

گوته و سعدی

ذیلی بر مقاله «گوته در آینه سعدی»

در مقاله «گوته در آینه سعدی» نوشتم که با جستجوی دقیق شاید بتوان نشانه های دیگر از تأثیر سخن سعدی در دیوان شرقی دست کم در تشبیهات و استعارات دیوان به دست آورد.

در این میان به چند مورد که هرچند اقتباس مضمونی و مطلبی از سعدی نیست ولی به وجهی با موضوع مقاله مربوط می شود، برخوردیم که در این یادداشت به عنوان ذیلی بر آن نوشته تقدیم می کنم.

زلیخا، یعنی ماریانه فون ویلمر، در یک دو بیتی گله کنان حاتم، یعنی گوته را مخاطب ساخته می گوید:

هنوز درست به تو نرسیده

و تازه با بوس و سرود سیرا بت نکرده ام

که باز از نو در خود فرو می روی

چیست که تو را دلتنگ و آزرده می کند؟

در پاسخ حاتم به زلیخا که در قالب پنج دو بیتی ریخته شده، علت آزرده گی شاعر از ماریانه بیان شده است. در دو بیتی دوم است که گوته اسامی حافظ و نظامی و سعدی و جامی را ردیف می کند. گفتگوش با ماریانه هیچ مناسبتی با سعدی و آن سه شاعر دیگر

ندارد و نکته و اشاره ای از آنها را تضمین نکرده است. بلکه آنچه را در سخن زلیخا بیگانه و شرقی می شناسد قابل ستودن و تمجید نمی داند و آگاه است که منبع آن نه حافظ است نه نظامی نه سعدی و نه جامی. ترجمه آزاد دویستی مذکور و دویستی قبل از آن چنین است:

آه زلیخا، بگویم چرا؟

به جای ستودن می خواهم گله کنم.

زین پیش فقط نغمه های مرا می سرودی

همیشه از نو و همیشه مکرر.

می بایست اینها را نیز بستایم

ولی چرا؟ تو آنها را در متن جا داده ای

نه از حافظ، نه از نظامی ست

نه از سعدی، نه از جامی

مقدماتی که منجر به این گله گزاریهای دوجانبه میان گوته و ماریانه شده است، با آن که مربوط به موضوع ما نیست، اما خواندنی ست و به اختصار می آورم. مقصودم از اختصار در قیاس با مقالات و بحثهای بسیار مفصل پژوهشگران گوته شناس آلمانی ست که بدون اغراق هر دقیقه از زندگی این مرد بزرگ و هر واژه از اشعار و یادداشتهای روزانه و گفتگوهایش با منشی اش و فلان و بهمان را زیر ذره بین نقد و تحقیق و تفسیر و تفحص تاریخی برده و طبعاً همه به یک نتیجه نرسیده اند. برای اطلاع ما، در حد ذیلی بر مقاله ای، بسنده است که توضیح زیر را بیاوریم.

گوته روز هفتم اکتبر ۱۸۱۵ که از هایدلبرگ سفر بازگشت به وایمار را آغاز می کند، به شدت پریشان خاطر و آشفته حال و بیمارگونه بوده است. ده روز پیشتر از این تاریخ، ماریانه و شوهرش را که برای دیداری بدرقه وار به هایدلبرگ آمده بوده و برمی گشته اند وداع گفته و به ماریانه قول داده بوده است که سر راه یک بار دیگر در گِرِبرموله (Gerbermuehle)، خانه ویلمر در نزدیکی فرانکفورت و در کنار رود ماین که امروز هم باقی و «زیارتگاه» و در حقیقت جزو شهر فرانکفورت محسوب می شود) درنگ کند و یکدیگر را ببینند. اما پیش از این دیدار اخیر در هایدلبرگ ماریانه شعری از ساخته های خود به گوته داده بوده است که از حیث سبک و طرز آرایش الفاظ به اشاره های شرقی شباهتی زیاد به اشعار دیوان شرقی خود گوته داشته است و گوته به گمان بد می افتد که نکند ماریانه دل به دلبری دیگر بسته و این شعر «نفس بیگانه است که بر او می دمَد». پرسش زلیخا که

می گوید «چیست که تورا دلتنگ و آزرده می کند؟» عطف به همین حالت شاید سردی و افسردگی گوته در لحظه دیدار است. در متن قطعات زلیخانامه، این چند بند می بایست به دنبال آن قطعه ای که سوء ظن گوته را برانگیخته بوده است بیاید. مدون دیوان یعنی خود گوته عمداً ترتیب منطقی قطعه ها را به هم زده و پس و پیش کرده است شاید به این نیت که رد پا را محو کند و کسی نتواند از این اشارات متوجه بشود که جز گوته کس دیگری در ایجاد دیوان سهمی داشته است و آن هم نه من باب خودپسندی و استبداد طبع، بلکه برای احتراز از رسوایی ناشی از عاشق شدن پیر ۶۵ ساله زن و بچه دار، یعنی قبله شاعران و هنرمندان روزگار، بر زنی سی ساله که تازه به خانه شوهر رفته بوده است (هرچند ۱۶-۱۷ سالی زیر چتر حمایت وی مثل یکی از دخترانش در همان خانه می زیسته). همین بیم از عواقب ننگ و بدنامی باعث می شود - مضاف بر چند عامل زندگی شخصی - که گوته به عهد خود وفا نکرده در گریز موله توقف نمی کند و دیگر تا پایان عمر ماریانه را نمی بیند. اما مکاتبه شان با یکدیگر که گاهی به صورت غزلهای عاشقانه بوده است، همچنان ادامه می یابد. گوته غزلهایی را که ماریانه سروده، در زلیخانامه درج کرده است در زیر نام مستعار زلیخا، و نام مستعار، ولی البته معلوم الهویه خودش، حاتم است. قسمتی از زلیخانامه به صورت گفتگو میان حاتم است و زلیخا. گوته شناسان آلمانی که خبر از استعداد خارق العاده ماریانه نداشته اند گمان می کرده اند که زلیخا شخصیتی خیالی است. اما در عین حال گاهی خود را با معمایی مواجه می دیده اند، معمایی ناشی از واقعیات زندگانی گوته یا حاتم از سویی و از سوی دیگر نکته ها و اشاره هایی در آن گفتگوها که بعضی واقعی است و دلالت بر صرف تخیلات ساختگی شاعرانه ندارد. این راز سر به مهر هنگامی گشوده شد که در اواخر حیات ماریانه یعنی ۲۶-۲۷ سالی بعد از درگذشت گوته، هرمان گریم با ماریانه مصاحبه هایی داشت و ماریانه تمام این ماجری را و سهمی را که خود در تکوین دیوان شرقی داشته است به او افشا نمود، و گریم ۹ سال پس از درگذشت ماریانه یعنی در ۱۸۶۹ ضمن مقاله بسیار مهمی پرده از این داستان حیرت انگیز زندگانی گوته و تاریخ ادبیات آلمان برداشت.^۱

۲

گوته در حکمت نامه تعدادی تک بیتی با معانی قصار آورده است. از آن جمله یکی

این است:

آن را که خاموشی گزید غمی نیست

آدمی نهفته در زیر زبان است

بورداخ و بویتلر در شرح دیوان گونه این بیت را مقتبس از ترجمه قابوسنامه می‌دانند آن جا که می‌نویسد: «... بزرگان و خردمندان را به سخن دانند نه سخن را به مردم که مردم نهان است زیر سخن خویش چنان که به تازی گویند «المرء مخبوء تحت لسانه». دانشمند فقید استاد یوسفی در توضیحات خود بر قابوسنامه، مفهوم عبارت تازی را در شعر عنصری و مولانا جلال الدین محمد رومی، و نیز به نقل از سعید نفیسی در صد کلام منظوم رشید و طواط نشان داده است. باید افزود که همین معنی را سعدی در این بیت بوستان آورده است:

تفکر شبی با دل خویش کرد که پوشیده زیر زبان است مرد

و گونه ممکن است که به این بیت بوستان نیز نظر داشته است.^۲

۳

گونه در بخش «یادداشتها و گفتارها» توضیحی درباره هریک از دوازده «نامه» منظوم دیوان خویش آورده است. درباره «ساقی نامه» نخست راجع به پیوند محبت آمیز میان خردسالان و سالمندان بحث می‌کند و می‌نویسد که سعدی چندین نمونه لطیف از این پیوند قلبی متقابل که شامل حس احترام و اعتماد و نیاز جوانان به دانش آموزی و کسب پند و تجربه می‌باشد به یادگار گذاشته است. از جمله این نمونه‌ها گونه ترجمه دو حکایت را از گلستان نقل می‌کند: یکی حکایت معروف سعدی و پسر نحوی در جامع کاشغر (گلستان، باب پنجم «در عشق و جوانی») و دیگر حکایت شماره نوزدهم که چنین آغاز می‌شود «... گفتم موافق حال من است آنچه گفتمی که مرا در عهد جوانی با جوانی اتفاق مخالفت بود...». در این ترجمه‌ها که باید همان تحریر اولئاریوس باشد، اشتباهات مضحکی هست که البته نباید به حساب گونه گذاشته شود. از جمله این که در حکایت نخست، مترجم زید و عمرو (زید در حالت رفع و عمرو در حالت نصب) را عیناً اسم مذکور در عبارت «ضرب زید عمرو» پنداشته و لطف حکایت سعدی را نفهمیده و آن دو اسم را Seidon و Amran ضبط کرده است.

این ذکر سعدی چون در متن منظوم دیوان گونه نیست، بنده در اصل مقاله آن را

نیاوردم.^۳

بخش زبانها و تمدنهای خاور نزدیک، دانشگاه شیکاگو

یادداشتها:

۱- رک.

Burdach, Konrad: *West-Oestlicher Divan*. Jubilaeum Ausgabe, fuenfter Band,

Berlin-Stuttgart 1905. p. 83;
 Beutler, Ernst: *West-Oestlicher Divan*, Leipzig 1943. pp. 86, 619-20;
 Pyritz, Hans: *Goethe und Marianne von Willemer*. Stuttgart 1948;
 Grimm, Hermann: "Goethe und Suleika", in *Preussische Jahrbuecher* 1869;
 von Wilpert, Gero: *Goethe-Lexikon*. Stuttgart 1998.

۲- رک. برداخ، همان اثر، ص ۵۸ و ۳۶۹.

بوتلر، همان اثر، ص ۶۱ و ۵۲۴.

قابوسنامه، به اهتمام و تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، ص ۴۴ و ۲۹۲.

بوستان، به اهتمام و تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، باب هفتم، «در عالم تربیت»، ص ۱۵۵، بیت ۲۹۲۳.

۳- رک. دیوان شرقی، چاپ بوتلر، ص ۲۳۷-۲۴۰.

دیوان شرقی، چاپ برداخ، ص ۲۴۱-۲۴۴.

رد پای سعدی در یک مورد دیگر در دیوان گوته دیده می شود که مربوط است به مطلب تاریخی دیگر و شرح آن را

موکول به بعد می کنم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی